

تحلیل روانکاوانه‌ی شخصیت در رمان‌های رئالیستی «زمین سوخته» و «پل معلق»

اسماعیل صادقی^۱

زهره خوانساری^۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۸/۹/۲۴

چکیده

از جمله موضوع‌های مطرح در رمان‌های رئالیستی جنگ، پرداختن به مسائل روحی و روانی شخصیت‌هاست که با بررسی آن‌ها می‌توان پی برد جنگ چه تأثیری بر حالت‌های روانی شخصیت‌ها داشته است. نویسندگان حوزه‌ی جنگ و پایداری، تلاش کردند این تغییرات را در شخصیت‌های داستانی خود نشان دهند. هدف، تحلیل روانکاوانه‌ی شخصیت‌های رمان‌های «پل معلق» و «زمین سوخته» با روش اسنادی با تکیه بر نظریه‌های روان‌شناسان بزرگ است. اضطراب، ترس، مکانیسم‌های دفاعی سرکوب، همانندی، جابه‌جایی، واکنش وارونه و مقابله‌ی جان‌مدار از جمله مسائل بررسی شده در این پژوهش هستند و به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود: جنگ تحمیلی چه تأثیری بر حالت‌های روانی شخصیت دارد؟ و شخصیت در برابر این تحولات از کدام مکانیزم‌ها استفاده کرده‌اند؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد به دلیل فضای رمان‌ها و برهم خوردن تعادل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، زندگی شخصیت‌های رمان‌های مورد بحث دچار اضطراب و ترس می‌شوند و برای از بین بردن اضطراب و ترس از مکانیسم‌های دفاعی مانند واپس‌زنی، واکنش وارونه و... استفاده می‌کنند. در رمان رئالیستی «زمین سوخته» فقط جنگ سبب به وجود آمدن تغییر و تحول در شخصیت‌ها شده است؛ اما در رمان رئالیستی «پل معلق» علاوه بر جنگ، مسائل اجتماعی و بیماری در تغییرات شخصیت‌ها دخالت دارند.

واژگان کلیدی: ادبیات دفاع مقدس، تحلیل روانکاوانه، رمان رئالیستی، شخصیت، رمان «پل معلق»، «زمین سوخته».

^۱ - استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد (نویسنده‌ی مسؤول). رایانامه: adeghiesma@gmail.com

^۲ - کارشناسی ارشد دانشگاه شهرکرد. رایانامه: zkhwansary@gmail.com

۱- مقدمه

هر داستان از اجزا و عناصری تشکیل شده است و با تجزیه و تحلیل عناصر و شناخت دقیق از نقش و ویژگی‌های آن، می‌توان تحلیلی درست از داستان ارائه داد. شخصیت از مهم‌ترین عناصر داستان محسوب می‌شود. «اشخاص ساخته‌شده‌ای را که در داستان، نمایش‌نامه و... ظاهر می‌شود، شخصیت می‌نامند. شخصیت در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او در عمل و آنچه می‌گوید، وجود داشته باشد» (میرصادقی، ۱۳۸۷: ۸۴). شخصیت‌ها در رمان‌های رئالیستی به گونه‌ای توصیف می‌شوند که با واقعیات زندگی همسو باشند و خصلت‌های انسان در زندگی معمول را داشته باشند. «رئالیسم به معنای واقعیت و خواسته‌ی این مکتب گرایش به واقعیت‌های عینی، طبیعی و اجتماعی است» (تسلیمی، ۱۳۹۶: ۱۸۵). هر شخصیت در داستان رئالیستی، ضمن این که ویژگی‌های خاص خود را دارد، توصیف‌کننده‌ی قشر و طبقه‌ای است که از آن برخاسته است. نویسنده‌ی رئالیست «در آفرینش شخصیت‌ها وجود مشروط کردن شخصیت به وضعیت طبقاتی او و نیز روابط حاکم بر جامعه و همچنین گذشته‌ی تاریخی و فرهنگی آن، ویژگی‌هایی نیز به او می‌دهد که ممکن است این ویژگی‌ها برگرفته از این یا آدم خاص باشد یا ترکیبی از مختصات خود نویسنده با دیگران که با وجود هماهنگی این خصلت‌ها، شخصیت او خود ویژه است» (گلشیری، ۱۳۸۰: ۲۳۳). نویسنده‌ی داستان‌های واقع‌گرا در پی آفریدن تصویر است، «نویسنده تصویری ظریف و عمیق خلق می‌کند و با ترفندهای روان‌شناختی مجاب‌کننده، انگیزه‌های گوناگونی را که منشأ حرکات و سکنات شخصیت‌هاست به خواننده نشان می‌دهد و این امر با تصویری پذیرفتنی از جامعه‌ای که شخصیت‌ها در آن زندگی می‌کنند، همراه است» (پیک، ۱۳۲۶: ۲۰). در داستان‌های رئالیستی تاثیر عوامل اجتماعی و روان‌شناسی شخصیت‌ها نشان داده می‌شود. اصولاً روند خلق رمان‌های جنگ‌تابع ایدئولوژی و نگرش‌های مذهبی عقیدتی و شرایط اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه و نویسندگان است. «کمتر داستانی در ادبیات جنگ یافت می‌شود که تفسیر و تعبیرهای مختلفی را برتابد و یا اساساً پیچیدگی ساختاری آن خواننده را به تکاپو وادارد» (سلیمانی، ۱۳۶۷: ۳۵). از همین رو در آغاز جنگ، به خلق داستان‌هایی با ساختاری گنگ روی آورده‌اند؛ اما رفته‌رفته و با گذشت زمان و نبود فشار ناشی از جنگ، این داستان‌ها رو به پختگی رفت. و به روان‌شناسی شخصیت‌ها توجه شد. در این‌گونه رمان‌ها به مسائل روان‌شناختی مانند ترس، اضطراب، بهره‌گیری از مکانیسم‌های دفاعی و... پرداخته می‌شود؛ زیرا این ویژگی‌ها در افراد تحت تاثیر شرایط خاص دوران جبهه شکل گرفته است. هدف این پژوهش بررسی روانکاوانه‌ی شخصیت‌های برجسته‌ی رمان‌های «زمین سوخته» و «پل معلق» است.

۲-۱- پرسش پژوهش

جنگ چه تأثیرات روان‌شناختی بر شخصیت‌های رمان‌های «زمین سوخته» و «پل معلق» داشته، و شخصیت‌ها از چه مکانیسم دفاعی استفاده کرده‌اند؟

۳-۱- پیشینه‌ی پژوهش

در خصوص نقد روانکاوانه‌ی شخصیت در ادبیات مقالات زیادی نگاشته شده است که می‌توان به مهمترین آنها در این حوزه اشاره کرد. «نقد روان‌شناختی شخصیت ضحاک در شاهنامه» از یزدان پناه، (۱۳۸۶)؛ «نقد و بررسی روانکاوانه‌ی شخصیت رستم و سهراب» از قربانی‌پور (۱۳۹۲)؛ «تحلیل روانکاوانه‌ی شخصیت گردآفرید» از قشقای و رضایی (۱۳۸۸)؛ «نقد و بررسی روانکاوانه‌ی شخصیت زال از نگاه آدلر» از قبادی و هوشنگی (۱۳۸۸)؛ ... اما نوآوری این پژوهش (نسبت به سایر پژوهش‌های کار شده در حوزه‌ی نقد روانکاوانه) در این است که براساس نظریه‌های چند روان‌شناس، سیر تحول درونی و فشارهای روحی-روانی شخصیت‌ها در رمان «زمین سوخته» و «پل معلق» را بررسی نماید.

۴-۱- روش پژوهش

روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مراجعه به اسناد است.

۲- مبانی نظری پژوهش

۱-۲- روان‌شناسی شخصیت

تحلیل روانکاوانه‌ی شخصیت، یعنی بررسی ویژگی‌هایی که برای شناخت انسان‌ها و نقش آن‌ها در زندگی اهمیت دارد. روان‌شناسان با تحلیل ویژگی‌های عاطفی و رفتاری اشخاص، آن‌ها را شناسایی و گروه‌بندی می‌کند. شخصیت‌بیانگر آن دسته از ویژگی‌های افراد است که شامل الگوهای ثابت فکری، عاطفی و رفتاری است. شخصیت‌ها در رمانی قابل تحلیل روانکاوانه هستند که رگه‌های روان‌کاوی و جریان سیال داشته باشد. «رمان روانکاوانه نوعی رمان روانی است که مایه‌ی کارش، سیلان مسلسل‌وار و لاینقطع، متغیر و بی‌پایان ضمیر یا شعور خودآگاه یک یا چند شخص است» (سلیمانی، ۱۳۶۶: ۲۹). روان‌شناسی و ادبیات بی‌شک ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند؛ یکی از این جهت که هر متن ادبی، زاده‌ی یک ذهن خلاق و به نوعی یک آفرینش است که از درون و ذهن آفریننده‌اش برآمده است و می‌تواند منبعث و ملهم، منتج از نفسانیات، ذهنیات و همین‌طور حالات روانی نویسنده یا شاعرش باشد. با توجه به این که بزرگ‌ترین ویژگی‌های رمان‌های جنگ، انعطاف‌پذیری و قابلیت انطباق آن با شرایط جدید است، «پژوهشگر باید بتواند مایه‌های اصلی واقعه را شناسایی کند، برون و درون واقعه را از هم تمیز دهد. به عبارتی دیگر، اگر ساخت را در یک واقعه، مثل استخوان‌بندی انسان تلقی کنیم، ساخت آن چیزی است که قوام و قرار آدمی به آن است و الا توده‌ای گوشت به هم می‌ریزد» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۳۲).

دیگر آن که هر متنی - به ویژه داستان - متشکل از قهرمان و دیگر شخصیت‌هاست. بسیاری از منتقدان و حتی سبک‌شناسان معتقدند قهرمان اصلی داستان انعکاس و برآیندی از زندگی خود نویسنده است. پس در بسیاری از آثار ادبی می‌توان از طریق اثر، نقیبه به زندگی و روان خود ادیب زد. دیگر آن که اگر یکی از ویژگی‌های آثار ادبی را آن گونه که خواجه نصیر طوسی به درستی گفته است، ایجاد انفعال نفسانی در مخاطب بدانیم تأثیر روانی یک اثر ادبی بر مخاطبانش هم پیوند نزدیک روان‌شناسی و ادبیات را نشان می‌دهد. منتقد آمریکایی، «نورمن.ن هولاند» که از پیروان فروید بوده است، آثار ادبی را «عامل به حرکت در آوردن بازی متقابل تمایلات ناخودآگاه در خواننده می‌داند. اثر به این دلیل لذت‌بخش است که با استفاده از ابراز صوری انحرافی، عمیق‌ترین نگرانی‌ها و امیال ما را به معانی مقبول اجتماعی تبدیل می‌کند. اگر اثر نتواند با بهره‌گیری از قالب و زبان خود این امیال را تلطیف کند و برای ما امکان تسلط و دفاع کافی بر جای نگذارد، مقبول نخواهد افتاد؛ و اگر واپس‌زنی‌ها را تقویت کند نیز به همین ترتیب مقبول نخواهد افتاد» (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۲۵۰).

یکی از شگردهای این نوع رویکرد انتقادی، نقد روان‌شناسانه‌ی شخصیت است. شخصیت به همه‌ی خصلت‌ها و ویژگی‌های فرد اطلاق می‌گردد و بیان‌کننده‌ی رفتار او است. «شخصیت هر فرد، گرایش‌های دیرپای سرشتی وی و آن واقعیت بنیادینی است که زمینه‌ساز تفاوت‌های فردی مهم در رفتار محسوب می‌شود» (آسینک، ۱۳۷۷: ۵۷). در داستان‌های جنگ شخصیت‌ها حضور عمیق و گسترده ندارند. آنچه اهمیت دارد رویدادها هستند که شخصیت‌ها حول محور این رویدادها می‌چرخند. به عبارتی دیگر، نویسنده برای ترسیم، توصیف یا گزارش واقعیت، شخصیتی را می‌سازد. «در این داستان‌ها، شخصیت، جنبه‌ی تزئینی دارد و بیشتر برای این آورده می‌شود تا جایگاه حوادث و رویدادها باشد. در این نوع داستان‌ها نویسنده برای به نمایش گذاشتن آنچه رخ داده است، شخصیت را وارد داستان می‌کند» (بارونیان، ۱۳۸۷: ۱۸۵).

روان‌کاوی در نقد ادبی، نخست به منظور شناخت روانی نویسنده به کار می‌رفت. این کار را خود فروید آغاز کرد. «در نقد روان‌کاوانه کلاسیک، متن نشانه بیماری نویسنده تلقی می‌شود. در واقع، متن یک اثر ادبی حکم رؤیا را دارد و منتقد روان‌کاو، همان شیوه‌ی را که برای رمزگشایی از رؤیا به کار می‌برد عیناً برای فهم نابسامانی روان نویسنده کاربرد می‌داند» (پاینده، ۱۳۸۲: ۲۰۶).

ادموند ویلسون، نیز در مطالعات روان‌شناختی خویش، نقد خود را این گونه ارائه می‌دهد: «از زندگی مصنف آغاز می‌کند. سپس به اثر می‌پردازد و اثر را با اشاره به شرح حال مصنف تفسیر می‌کند. نقد روان‌شناختی، فنی‌تر غالباً از اثر به صاحب اثر می‌رسد و اثر را به منزله‌ی اعترافات شخصی بر روی کاناپه‌ی مطب روان‌کاو تلقی می‌کند و تا نتیجه‌گیری درباره‌ی زندگی و حالت فکری مصنف پیش می‌رود» (ویلسون، ۱۳۸۷: ۱۸۵).

رود» (ریتال، ۱۳۸۱: ۵۲۷). براساس مطالعه‌های انجام‌شده از میان دیدگاه‌های روانکاوانه‌ی موجود در مورد شخصیت، شخصیت‌های برجسته‌ی رمان‌های رنال جنگ «زمین سوخته» و «پل معلق» را می‌توان براساس نظریه‌ی هورنای، فروید و... بررسی کرد. در آثار این دو روان‌شناس، تضادهای درونی و چالش‌های فرد با خود و تأثیر آن بر رفتار و گفتار، نیز تأثیر ناخودآگاهانه‌ی ویژگی‌های شخصیت و اثرات عوامل بیرونی و محیطی بر پیچیدگی روانی انسان‌ها تحلیل شده است. پایه‌ایی بودن ویژگی‌هایی، مثل ترس و اضطراب در برخی شخصیت‌ها و تأثیر محیط بر آن‌ها، واکنش‌های ناخودآگاه فرد به عوامل ایجاد ترس و اضطراب و.. از جمله مباحث مهم در آثار روان‌شناسان مذکور است.

۳- تحلیل داده‌ها

۳-۱- خلاصه‌ی رمان

الف) رمان «زمین سوخته»

رمان «زمین سوخته»، اثر احمد محمود، یک اثر رئالیستی و واقع‌گراست که در آن، تجاوز عراق به خاک جنوب به ویژه شهر اهواز را مورد توجه قرار می‌دهد. با هجوم نیروهای عراقی به ایران و سقوط شهرهای بستان و سوسنگرد، خانواده‌ی پرجمعیت راوی از اهواز مهاجرت می‌کنند و در شهرهای دیگر ساکن می‌شوند، اما چهارتن از اعضای این خانواده در شهر می‌مانند، این افراد عبارت‌اند از احمد رئیس حسابداری انبارهای شرکتی بزرگ، خالد که لیسانسه است و در همان شرکت کار می‌کند، شاهد کارگر کارخانه و راوی که بزرگترین پسر خانواده محسوب می‌شود و به نظر می‌رسد در دانشگاه درس می‌خواند. هرچند راوی و شاهد برای دفاع از شهر مانده‌اند، خالد و شاهد از بیم اخراج و محاکمه‌ی نظامی فراریان از کار، تن به ماندن در شهر داده‌اند. چندی بعد خالد شهید می‌شود و شاهد که در آخرین لحظه‌ها خود را به برادر می‌رساند، دچار ناراحتی اعصاب می‌شود و به تهران اعزام می‌گردد. بعد از بمباران محله‌ی مسکونی راوی، او به محله‌ی دیگری از اهواز نقل مکان می‌کند و در آنجا با شخصیت‌های دیگری چون امیر سلیمان دبیر بازنشسته، محمد مکانیک، ننه باران، عادل، میرزاعلی، گلابتون، مهدی پاپتی، ناپلئون، یوسف بیعار، احمد فری و چند راننده‌ی کبوتر باز دزد که اغلب در قهوه‌خانه‌ای در همان محله می‌پلکیدند، آشنا می‌شود. چندی بعد یوسف بیعار و احمد فری حین دزدی گرفتار می‌شوند و بعد از برگزاری مراسم محاکمه به وسیله‌ی محمد مکانیک به اعدام محکوم می‌شوند. گلوله‌های تفنگ ننه باران که پسرش به تازگی شهید شده است، عادل دزدان را به کام مرگ می‌کشد. حوادث دیگری هم در این محله اتفاق می‌افتد و خبرهای درگیری نیروهای ایرانی و عراقی نیز به شهر می‌رسد. روزی پسر عمه‌ی راوی خبر می‌دهد که امشب صابر از تهران تلفن خواهد کرد. راوی بعد از ماهها، آن شب به منزل قبلی باز می‌گردد و در کنار خرابه‌های که بوی خالد را می‌دهد، منتظر تماس صابر می‌ماند. صابر خبر

می‌دهد که برادرشان شاهد روانی شده است و باید به بیمارستان منتقل شود. راوی تصمیم می‌گیرد که صبح فردا خود را به تهران برساند. سحرگاه صدای انفجار مهیب خوابش را به هم می‌زند. محلّه‌ی انفجار موشک، محلّه‌ی ننه باران است. در انفجار محلّه‌ی ننه باران محمّد مکانیک، ننه باران و... به شهادت رسیدند.

ب) رمان «پل معلق»

رمان «پل معلق»، اثر محمّد رضا بایرامی، اثری رئالیستی است. این اثر یک رمان جنگی، اجتماعی و روانکاوانه است. بر این اساس، می‌توان آن را از جنبه‌های مختلف از جمله روانکاوی مورد مطالعه قرار داد. این رمان حال و هوای جنگ و تأثیر آن بر نادر (شخصیت اصلی داستان) را بیان می‌کند. نادر در یکی از پدافندهای نیروی هوایی تهران سرباز است. در حالی که مشغول پست دادن است، بر اثر یک لحظه غفلت، و این که نتوانسته به موقع پاسخ بیسیم را بدهد، نمی‌تواند مسیر هوایی را عوض کند، سبب مرگ خانواده‌اش می‌شود. نادر خود را مقصّر می‌داند. به همین خاطر تصمیم می‌گیرد از شهرش که همه جای آن خاطره‌ی خانواده‌اش را برایش زنده می‌کند، برود به جایی دور افتاده؛ از این رو داوطلبانه به یک جای پرت و دور افتاده به نام پاسگاه «تله زنگ» در وسط کوه‌های لرستان می‌رود. تردید و دودلی تا آخر رمان در وجود او جریان دارد، در تمام طول راه و حتی در پاسگاه، فکر مرگ یک لحظه رهاش نمی‌کند.

نادر در بین راه در قطار همسفر پیرمردی می‌شود که پسرش به شهادت رسیده است. به تازگی نامه‌ایی به دست او رسیده مبنی بر این که پسر تو به شهادت نرسیده، بلکه به وسیله‌ی فرمانده کشته شده است. پیرمرد برای پیگیری این امر راهی جبهه می‌شود و از این موضوع پیوسته در رنج و عذاب است. در نهایت در نیمه‌ی راه با خود کنار می‌آید و از دنبال کردن ماجرا منصرف می‌شود.

تله زنگ، یک پدافند هوایی است که برای حفاظت از یک پل ساخته شده است. پلی که به تازگی به دست نیروی دشمن بمباران شده بود. این پل، در دل شاهراهی قرار دارد که وظیفه‌ی انتقال نیرو و تسلیحات به جبهه جنوب را به عهده دارد و حالا بمباران پل به مشکلی بزرگ تبدیل شده است. بنابراین تمام کارگران سعی می‌کنند هرچه زودتر پل را بازسازی کنند. نادر در آنجا منزوی از دیگران و غرق در اندیشه‌های خود با دیدن سعی و تلاش کارگران، حالش کمی بهبود پیدا می‌کند. وی بعدها با دیدن دختری در آن منطقه که یادآور نیلوفر خواهرش است، تا حدّی زیادی از وضعیت درونگرایی خارج و متوجه خود و اطرافش می‌شود. به سراغ دفترچه‌ای می‌رود که مدت‌ها در آن چیزی نوشته بود. صبح روز بعد پدافند تله زنگ مورد حمله قرار می‌گیرد، نادر مسؤول، پرتاب موشک می‌شود. وی با نهایت دقت، موشک را به سمت جنگنده پرتاب می‌کند موشک به هواپیما اصابت می‌کند. اینجاست که حال روحی او کاملاً بهبود پیدا می‌کند و به سمت دختر چوپانی می‌رود که تداعی کننده‌ی نیلوفر است.

۳-۲- بیماری‌های روانی

۳-۲-۱- اضطراب

اضطراب بنیادی را احساس فراگیر و به تدریج فزاینده‌ی تنها و درمانده بودن در دنیای خصمانه می‌توان دانست. این اضطراب، پایه‌ای است که روان رنجوری‌های بعدی از آن به وجود می‌آیند و به صورت جدانشدنی به احساس‌های خصومت پیوند خورده است. اگر فرد در رابطه‌ی با اجتماع و به ویژه کودک، در رابطه‌ی با خانواده، احساس امنیت خود را از دست دهد، به اضطراب اساسی دچار می‌شود. هورنای، اضطراب اساسی را به صورت احساس منزوی شدن، بیچارگی و بی‌پناهی در دنیایی که بالقوه، خطرناک و ترسناک است، تعریف می‌کند (شاملو، ۱۳۸۸: ۹۴). این اضطراب، ارثی نیست؛ بلکه حاصل فرهنگ و پرورش ماست. از این اضطراب، سائق بنیادی برای ایمنی یا امنیت پدید می‌آید. ایمن بودن به معنی آزاد بودن از اضطراب است (لان‌دین، ۱۳۷۸: ۲۶۹). اضطراب اساسی، جرم عصیّت را تشکیل می‌دهد و در تمام افراد عصبی، برخلاف تفاوت‌های ظاهری‌شان مشترک است؛ معجون ترکیبی است از این حالات و کیفیات؛ عناد و خصومت، احساس حقارت و بی‌ارزشی، احساس بیچارگی، زبونی و ناتوانی، احساس بی‌دفاعی، تنهایی و بی‌کسی، در دنیای که مردمش همه قصد آزار، تحقیر، خدعه، استثمار و سوء نیت دارند (هورنای، ۱۳۸۴: ۹۴). هورنای پس از سال‌ها مطالعه و بررسی به این نتیجه رسید که انگیزه‌ی اصلی رفتار انسان، احساس امنیت است. پس هر فردی احساس کند امنیتش را از دست داده است دچار اضطراب می‌شود چیزی که در رمان‌های جنگ به دلیل احساس خطر در حوزه امنیت می‌بینیم..

در رمان «زمین سوخته» در ابتدای داستان آرامش دیده می‌شود که این آرامش به محض ورود خبر جنگ به کلی جای خود را به اضطراب و ترس می‌دهد. راوی در زمان آرامش، این گونه با خود سخن می‌گوید: «روزهای آخر تابستان است. خواب بعد از ظهر سنگینم کرده است. شرحی هوا مثل بختک رو شهر افتاده و نفس را سنگین می‌کند» (محمود، ۱۳۹۱: ۷). این آرامش تا زمانی که خبر شنیدن ورود عراقی‌ها به مرز را بشنود، وجود دارد. بعد از این خبر، آرامش ذهن راوی به هم می‌ریزد و دچار اضطراب می‌شود. راوی در زمان اضطراب با خود می‌گوید: «می‌روم تو اتاق تا لباس بپوشم. از خانه بزنم بیرون. با بچه‌ها قرار دارم که بروم باشگاه شام بخورم. انگار حال و حوصله دانشگاه رفتن ندارم» (محمود، ۱۳۹۱: ۹). بی‌حوصلگی و سردرگمی از اولین پیامدهای اضطراب است که در راوی نمود پیدا می‌کند.

اعضای خانواده‌ی راوی، نگران آینده هستند. به همین دلیل تصمیم به رفتن می‌گیرند: «شهاب یک لحظه سکوت می‌کند و بعد ادامه می‌دهد: «... من دلم نمی‌خواود که فردا بچه‌ام کر و لال و گول باشه ...!» (همان: ۳۷).

با شروع جنگ در بین مردم ولوله‌ای عجیب رخ می‌دهد و همه سعی دارند از شهر بیرون بروند تا از احتمال اضطراب مرگ خود و خانواده رها شوند. شرایط اضطراب‌زا و برهم زنده‌ی آرامش، تعادل افراد در جای جای به چشم می‌خورد؛ مثلاً، مردم وقتی می‌خواهند بنزین بزنند و از شهر بروند: «صف بنزین از چند کیلومتر هم بیشتر شده است و تازه، دل می‌خواهد که کسی تو صف بنزین بایستد. میگ ناگهان سر می‌رسد، سریع پایین می‌آید و همه را به رگبار می‌بندد» (محمود، ۱۳۹۱: ۵۱). کسانی که در پناهگاه پناه گرفته‌اند تا پایان خطر از اتفاقاتی که رخ داده است، مضطرب هستند.

در رمان «پل معلق» برعکس رمان «زمین سوخته»، شخصیت‌ها ابتدا مضطرب هستند و بعد به آرامش می‌رسند. نادر، شخصیت اصلی در داستان، بعد مرگ تمام اعضای خانواده‌اش در فکر و خیالش همه گذشته را بررسی می‌کند و علت اضطراب مادر را می‌فهمد و با خود می‌گوید: «شاید حق با مادر بود و باید می‌گذاشتند و از آن شهر لعنتی می‌رفتند. دست کم برای مدتی سفر، آن قدرها سخت نبود. پدر چرا این قدر زود خسته شده بود» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۳۴). نادر زمانی که در قطار به طرف تله زنگ در حرکت است. به اضطراب مادر فکر می‌کند: «مادر می‌گفت: نگفتم مُرد؟ نگفتم این دفعه با دفعه‌های دیگر فرق دارد؟ نگفتم رادیوشان از صبح تهدید می‌کند که هرکس تو تهران بماند، خونش پای خودش است؟» (همان: ۳۲). نیلوفر خواهر نادر می‌داند به خاطر بیماری عمرش رو به پایان است. اضطراب او از رویارویی با مرگ و بعد از آن است. و با گذشت زمان آرام می‌شود. «...روزهای را می‌گذرانند که به نظر می‌رسید دارد با خودش به نوعی به تفاهم یا سازش می‌رسد تا همه چیز را آن‌طور که پیش می‌آید و کاریش نمی‌شود کرد، قبول کند...» (همان: ۳۵)؛ اما خانواده‌اش با این که می‌دانند دکتر نیلوفر را جواب کرده، باز هم به خاطر او خواب و خوراک ندارند. مادر نیلوفر به پسرش نادر می‌گوید: «دیشب تا صبح نخوابیدیم. نیلوفر باز حالش خراب شده بود، حتی آبم سر دلش بند نمی‌شد. بیچاره بابات رو بیدار کردم تا بره دنبال پرستار. بازم بهش سرم وصل کردن» (همان: ۶۲).

۳-۲-۲- ترس

ترس، یکی از پدیده‌هایی است که نقش بسیار تعیین‌کننده در تکامل انسان ابتدایی داشته است. همچنین در شکل‌گیری و توضیح شخصیت انسان و روابط اجتماعی وی «ترس جزء یکی از برگ خریدهای اساسی محسوب می‌شود که درست سنجیدن آن در روان‌شناسی و روان‌کاوی، بسیار حائز اهمیت است» (شولتز، ۱۳۹۱: ۲۰۱). ترس، احساسی معمولاً ناخوشایند اما طبیعی است که در واکنش به خطرات واقعی ایجاد می‌شود. «ترس را از اضطراب که معمولاً بدون وجود تهدید خارجی رخ می‌دهد، باید جدا دانست. علاوه بر این، ترس به رفتارهای خاص فرار و اجتناب مربوط است، درحالی که

اضطراب، ناشی از تهدیدهایی خواهد بود که مهارناپذیر و غیرقابل اجتناب تلقی می‌شوند» (هورنای، ۱۳۹۷: ۵۲). ترس معمولاً با درد ارتباط دارد. مثلاً کسی از ارتفاع می‌ترسد.

با گذشت چند روز از جنگ، در رمان «زمین سوخته»، ترس بر آرامش مادر غلبه می‌کند. ترس از این که از خانه‌اش برود و دربه‌در شود: «مادر، می‌گوید: کجا برم مادر؟! ... سرانه پیری کجا دربه‌در بشم؟!» (محمود، ۱۳۹۱: ۳۹)

ترس در چهره‌ی دیگر اعضای خانواده پررنگ‌تر می‌شود. دیگر از آرامش نشستن دورهم و چای خوردن خبری نیست. با بمباران شهر، همه‌ی اعضای خانواده در هر طرف شهر که بودند به زیرزمین خانه‌ی مادری پناه می‌آورند. ترس بر سر همه، سایه می‌اندازد: «همه، توی زیرزمین جمع شده‌ایم. دیروز، وقتی که امانیه را زدند، شهلا و شوهرش، امین، خانه‌شان رها کردند و آمدند. امروز صبح حوری و احمد آمدند. روزهای اول شهاب و زرش و دخترش آمدند» (همان: ۳۴).

ترس زن‌ها و بچه‌ها با لرزیدن، گریه کردن، هق‌هق کردن، خشک شدن دست‌وپا و بی‌هوش شدن بروز کرده است: «صدای دندان‌های یکی از بچه‌ها که از ترس رو هم بند نمی‌شود و صدای هق‌هق یکی دیگر به گوشم می‌رسد. رضا گوش‌هایش را گرفته است» (محمود، ۱۳۹۱: ۴۰). «رنگ حوری، عین گچ، سفید شده است. دندان‌های شهلا رو هم کلید شده است و هق‌هق می‌کند. مینا، تو خودش جمع شده است و نفسش بریده است. انگار که قبض روح شده است» (همان: ۴۱). ترس تا پایان داستان در شخصیت‌ها دیده می‌شود. در شخصیت شاهد به خاطر مشاهده‌ی صحنه‌های سخت و عدم تحمل روحی، نمود بارزتری دارد.

در رمان «پل معلّق»، ترس از مرگ یکی از مهم‌ترین مسائلی است که شخصیت‌ها با آن درگیرند. ترس از مردن در جنگ و ترس از مردن به خاطر مریضی با شروع جنگ مادر همیشه نگران خود و خانواده‌اش است و همیشه با شوهرش درگیر است که چرا در هنگام شنیدن صدای آژیر به پناهگاه نمی‌رود. به‌نوعی نگران همسرش است. هنگامی که می‌بیند که شوهرش به نگرانی‌های او پاسخ نمی‌دهد، این‌گونه با او حرف می‌زند: «تو جانت را دوست نداری؟ اگه از جانت سیر شدی برو یه بار کی خودتو با ماشین بکوب به جایی. دیگه چرا ما رو شکنجه میدی؟» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۳۹). ترس مادر از مرگ بسیار آشکار است و با لرزیدن و دودو زدن چشم و دست‌پاچه شدن همراه است: «مادر همیشه می‌ترسید؛ آن قدر که دست و پایش را گم می‌کرد و آن چشم‌های رمیده و همیشه در انتظار حادثه دودو می‌زد و آرام نمی‌گرفت....» (همان: ۱۵). مادر در جایی به همسر خود می‌گوید ترس من فقط از مردن نیست. «پدر در مانده می‌پرسد چکار کنم و مادر دوباره از ترس خود می‌گوید چکار کنی؟ نمی‌توانی دست زن و بچه

ات را بگیری و بیریشون جایی؟ والله من از این که همه بمیریم باکی ندارم. می ترسم یکی بمونه و بشه مصیبت کش» (همان: ۲۳)

نیلوفر با این که روزهای مرگش، نزدیک است، در هنگام کوهنوردی از سقوط می ترسد: «... نیلوفر کفش کوه نپوشیده بود. یخ شکن را بسته بود به کتانی هایش. نمی توانست درست راه برود.. می ترسید لیز بخورد و برود ته دره. چشمش هنوز به قهوه‌خانه‌های روستا بود» (همان: ۴). غلبه ترس از مرگ موجب رها کردن فرزند و پناه گرفتن مادر می شود: «بچه توی کالسکه بود؛ دو ساله یا کمتر، بعد از اینکه هواپیماها رفته بوده‌اند، باز مادر جرأت نمی کرد از جوی کنار خیابان بیاید بیرون» (همان: ۱۰). ترس در شخصیت نادر زیاد به چشم نمی خورد؛ اما در شخصیت مادر و نیلوفر با آگاهی به این که مرگ نزدیک است تا پایان داستان ترس بر آنها، بسیار مسلط است.

۳-۳- مکانیسم‌های دفاعی

مکانیسم‌های دفاعی «در پاسخ به موقعیت‌هایی است که امنیت «سیستم خود» را تهدید می کند. فرد ممکن است مکانیسم‌های روانی را به طور آگاهانه و یا غیر آگاهانه به کار گیرد. این مکانیسم‌ها به ندرت به تنهایی به کار برده می شوند و غالباً توأم با یکدیگر استفاده می گردند» (مانفردا و همکاران، ۱۳۶۹: ۱۳). مکانیسم‌ها انواع مختلف دارند؛ اما مهم‌ترین مکانیسم‌هایی که در شخصیت‌های رمان‌های منتخب می توان بررسی کرد عبارت‌اند از:

۳-۳-۱ - همانندسازی

از نظر فروید، همانندسازی، یکی از مکانیسم‌های دفاعی است که به منظور سازگاری بهتر فرد به کار می رود. در این مکانیسم، شخص ناآگاهانه خود را در قالب فرد دیگری قرار می دهد یا خود را با او یکی احساس می کند. اهمیت این مکانیسم در رشد من و من برتر، بسیار زیاد است؛ زیرا وقتی شخص خود را با دیگری همانند احساس کند، رفتارها و اعمال او را نیز الگو یا سرمشق قرار می دهد (فروید ۱۳۹۰: ۳۲). راوی در «زمین سوخته» از طریق انطباق خود با وضع روانی مادر در شرایطی مشابه و نیز بهره گیری از تجربیات وی، درصدد است تا اضطراب و غم و اندوه خود را تخفیف دهد. راوی در لحظاتی که نمی تواند غم از دست دادن خالد را تحمل کند، ناخودآگاه به مکانیسم همانندسازی متوسل می شود. وی در مواجهه با موقعیت اضطراب آور با مادر همانندسازی می کند. در حقیقت، راوی با یادآوری درد و رنج مادر و تداعی روزهای که مادرش برادر خود را از دست داده است، صبر و شکیبایی وی را به خاطر می آورد. بدین ترتیب سعی می کند تا این ویژگی مادرش را در خویش جذب کند و از این کشمکش روانی خلاصی یابد: «چه حالی دارد مادر! آن وقت‌ها که برادرش شهید شد و بعد وقتی که رفتند و نعش برادرش را گرفتند و آوردند او بهتش زد، بعد کنار جنازه نشست و آرام اشک ریخت و آوازه گرداند:

کاروون غم کجاس غمه کنم بار / سرنشینش مو بووم گردم کیچه بازار آن وقت‌ها مادر جوان بود چه تحملی داشت شیون راه نینداخت. زاری نکرد. صورتش را خراش نداد. گیشش را پریشان نکرد. این‌ها را گفته بودند. گفته بودند که شیون و عزاداری نباشد. باز مادر همچنان صبور بود» (محمود، ۱۳۹۱: ۱۰). نادر در رمان «پل معلق»، سرباز پدافند هوایی که بر اثر سهل‌انگاری در جواب دادن به بیسیم و تغییر ندادن مسیر هواپیما باعث کشته شدن خانواده‌اش شد و همین امر باعث شد که همواره در حال گریز باشد از تنهایی شناخته‌شده به سوی تنهایی و سیاهی ناشناخته، داوطلبانه به نیروی تله زنگ در کوه‌های لرستان می‌رود؛ آنجا در تنهایی خود فرورفته است. در روند بهبودی نادر دیده می‌شود. همانندسازی با پیرمرد است که منجر به بروز اولین علائم بهبودی می‌شود و آن توجه به بیرون و علاقه به مصاحبت با پیرمرد و تا حدی بیرون آمدن از حالت انزوا و درون‌گرایی است: «پس سفر تو هم به همین جا ختم می‌شه؟ بله پدر! ولی شما می‌خواستین برین پل کرخه این جور متوجه شدم. درسته می‌خواستم برم دیگه نمی‌رم جواب سوالمو گرفتم» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۴۴). این تمایل به مصاحبت وی با پیرمرد و حس این‌همانی با او در ادامه هم دیده می‌شود: «باید چیزی می‌گفت اما چه چیزی؟ می‌توانست بگوید سوار قطار نشو؟ می‌توانست بگوید همین جا بنشین کنار من و از چیزهایی صحبت کن که حرف زدن درباره‌ی آن‌ها برایت سخت است؟ یا از تردیدی بگو که تو را تا به اینجا کشانده؟ راز دلت را بر من بگشا اگر که می‌خواهی؟ اما... اما پیرمرد دستش را آورده بود جلو» (همان: ۴۵) و این چنین است که نادر پس از جدایی از پیرمرد سعی دارد تا دوباره او را ببیند و از رفع تردید او اطمینان حاصل کند و از این طریق گامی در جهت برطرف شدن تردید خویش بردارد و باز به همین دلیل است که گاه‌گاه ذهنش درگیر این مسئله می‌شود که آیا تردید پیرمرد برطرف شده بود یا نه؟ و بالاخره اوج این‌همانی در این جمله به بروز می‌رسد که: «انگار تنها کسی که سفرش به اینجا ختم شد من و تویم!» (همان: ۴۴).

۳-۳-۲- جابه‌جایی

یکی از مهم‌ترین مباحثی که فروید در نظریه‌ی خود بررسی کرد، مطرح کردن غرایز به عنوان نیروهای سوق‌دهنده‌ی شخصیت است (آدلر، ۱۳۷۰: ۱۳). وی این غرایز را در دو گروه طبقه‌بندی کرد: غرایز زندگی که در جهت رشد و نمو فرد هستند، مانند نیاز به آب، غذا و مسائل جنسی و...؛ و گروه دوم، غرایز مرگ هستند که به شکل میل به مردن در افراد به صورتی ناهشیار وجود دارند و مهم‌ترین مؤلفه‌ی آن از نظر وی پرخاشگری است (شولتز، ۱۳۹۱: ۶۶).

«به خاطر درخواست‌های فرامن و جامعه، همراه با عدم دسترسی احتمالی هدف غریزی، وقتی که انرژی یک غریزه‌ی خاص نتواند به صورت مستقیم هدایت شود، ممکن است به جهت دیگری کشیده شود که نتیجه‌ی آن فرایندی به نام جابه‌جایی است. فروید اظهار داشت که رشد روانی ما در جهت

مجموعه‌ای از جابه‌جایی‌های انرژی و جانشین‌سازی‌های شیئی پیش می‌رود» (لانگین، ۱۳۷۸: ۲۷۰). یکی از اصلی‌ترین غرایز انسان، غریزه‌ی پرخاشگری است. امکان دارد این غریزه در شکل‌های دیگر تغییر شکل دهد یا از شخصی به شخص دیگر جابه‌جا شود.

در رمان «زمین سوخته»، مردم به سبب اوضاع آشفته‌ی شهر و بمباران‌های پی‌درپی، همچنین آوارگی و بی‌خانمانی به شدت پرخاشگر شده‌اند؛ بنابراین این غریزه را به صورت فحش‌های رکیک و الفاظ نیش‌دار به هم‌شهری‌های خود ارضا می‌کنند. بدین ترتیب از ارضاهای جانشین استفاده می‌کنند. در این شرایط حتی اعضای یک خانواده نیز اضطراب و استرس خود را به شکل پرخاشگری بر دیگر افراد خانواده فرافکنی کرده و این چنین مکانیسم جابه‌جایی را به کار می‌گیرند. به عنوان نمونه وقتی که شهاب قصد دارد به همراه زن و بچه‌اش از اهواز فرار کند و در این هنگام انفجارهای پی‌درپی اتفاق می‌افتد، شاهد بر سرشان فریاد می‌کشد که بروید پایین داخل زیرزمین؛ اما شهاب می‌گوید که نباید ملاحظه این چیزها را کرد. چون این طوری نمی‌توانیم برویم. اینجاست که شاهد اضطراب و استرس نهفته در وجود خود را به صورت پرخاشگری نسبت به شهاب بروز می‌دهد: «خو، بله نمی‌توی بری!.. اصلاً مگه از ترس کشته شدن نیست که داری میری؟.. هان؟.. مگه نیست؟ خو اگه بری الآن پشت همی دیوار کشته می‌شی!» (محمود، ۱۳۹۱: ۴۶).

در رمان «زمین سوخته»، بهره‌گیری از این مکانیسم به سبب شرایط جنگی و فضای ترس و اضطراب و پرخاشگری افراد نسبتاً زیاد است. مردم در ابتدای جنگ که همه به نحوی دچار اضطراب و هراس از وقوع جنگ هستند این اضطراب و هراس خود را با بهره‌گیری از مکانیسم جابجایی طی صحبت‌هایی که در مورد حملات دشمن تعداد کشته‌ها و حتی گاهی فحش دادن به دشمن تخفیف می‌دهند: «دو انفجار پی‌درپی شهر را می‌لرزاند. شایع می‌شود که فلکه پل سفید را زده‌اند. دو چرخه‌سواری هراسان می‌رسد: - کشتن! کشتن! قتل عام کردن! دو چرخه‌سوار دور می‌شود. حرف‌ها در هم می‌شود. / تمام فلکه را داغون کردن / انگار می‌خواستن پل سفید را بزنن خدا می‌دونه چند تا کشته‌شده / می‌گن یازده تا / خدا خودش رحم کنه، بر پدرشون لعنت!» (همان: ۳۲).

در میان خانواده‌ی راوی، این اضطراب و استرس به سمت جروب‌بحث اعضای خانواده هدایت می‌شود. در واقع این صحبت‌هایی که در میان خانواده‌ی راوی راجع به جنگ می‌شود، صورت جابه‌جاشده‌ی استرس و اضطراب است که به این شکل نمایان می‌شود:

«صابر به حرف می‌آید / ولی من فکر می‌کنم که ئی جنگ ادامه داره.. حکومت! انگار به فکرش نیست.. انگار خوابه!.. امین شوهر شهلا می‌آید تو حرف: / گمون نمی‌کنم که.. صابر حرف امین را می‌برد! تو حرف زدن آرام است و پرحوصله. / چی را گمون نمی‌کنی برادر! حدود هفتاد هشتاد کیلومتر شوخیه

او مدن تو خاکمون نمی شه که همین جوری دمبشونو بندازن رو کولشون برن! صدای محسن زیر صدای شلیک گلوله توپ‌های خودی کمرنگ می‌شود / بیرونشون می‌کنیم! چشمان صابر برق تیره‌ای می‌زند و ابروهایش تو هم می‌رود و حرف از بن گلویش بیرون می‌آید / همین بیرون کردنشون چند ماه طول می‌کشد که به احتمال قوی خیانت‌م شده!..» (همان: ۳۶).

در رمان «پل معلّق» نیز شخصیت‌ها از مکانیسم جابه‌جایی در برابر اضطراب استفاده می‌کنند. نادر بعد از مرگ تمام اعضای خانواده به جای این که بماند و با اتّفاق پیش آمده، کنار بیاید، خود را به پایگاه تله‌زنگ، جایی دور افتاده در کوه‌های لرستان تبعید می‌کند. زمانی که مادر از همسرش می‌خواهد که جان خود و خانواده‌اش را نجات بدهد به جای تلاش برای نجات خانواده می‌گوید: «آخه کجا بریم این وقت شب؟ آن وقت در خانه‌ی کی رو بزنم؟ چه قدر میشه رفت تو باغ مردم؟ اصلاً مگه ما چقدر با عبدالله فامیلیم؟» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۲۳).

بعد از مرگ اعضای خانواده، نادر همیشه در فکر و خیال است. وقتی سربازی در قطار آتش برای روشن کردن سیگار می‌خواهد، واژه‌ها را در مفاهیم دیگر به کار می‌برد: «آتش؟ آتش! آتش که می‌تواند به موقع یا بی‌موقع یعنی بی‌فایده و دیر هنگام باشد، درست مثل شاخه شونه کشیدن برای حریفی که رفته باشد» (همان: ۲۳).

۳-۳-۳- مقابله‌ی هیجان‌مدار

رویارو شدن با هر استرس در انسان آشفتگی و ناراحتی ایجاد می‌کند که از خفیف تا بسیار شدید نوسان دارند. مقابله‌های هیجان‌مدار به انسان کمک می‌کند تا احساس هیجانی که در اثر مواجهه با استرس ایجاد شده است برطرف شود؛ مثلاً، وقتی فردی از شهر و خانواده‌ی خود جدا شده است و به شهر دیگری می‌رود، تا مدّتی ممکن است غمگین باشد. «مقابله‌ی هیجان‌مدار به چنین افرادی کمک می‌کند تا بتوانند خود را از غم و غصه بیرون آورند. مقابله‌ی هیجان‌مدار به دو دسته‌ی مثبت و منفی تقسیم می‌شود: مقابله‌های هیجان‌مدار سالم عبارت‌اند از: دعا، راز و نیاز، درد و دل، به طور موقّت کنار کشیدن و... مقابله‌های هیجان‌مدار ناسالم عبارت‌اند از: فرار، انزوا، خوددرمانی، مصرف موادّ مُخدّر، خودکشی و...» (فروید، ۱۳۹۰: ۴۰).

مادر در رمان «زمین سوخته» می‌توانست گله و شکایت کند، کفر بگوید احساس نارضایتی کند؛ اما می‌بینیم که باز هم مطیع و آرام است: «لب‌های مادر می‌جنبند، انگار که آیت‌الکرسی می‌خواند... مادر باز از دعا خواندن باز می‌ماند و همچنان که پیش رویش را نگاه می‌کند، می‌گوید: / هر بلایی سر همه اومد، سر مام میاد!... خون ما که...» (محمود، ۱۳۹۱: ۳۴). آرامش مادر در این رمان با برهم خوردن مسیر عادی

زندگی بازهم بسیار برجسته است: «مادر، نماز می‌خواند. انگار نه انگار که صدایی شنیده باشد» (همان: ۳۸).
مادر از جمله برترین شخصیت‌هایی است که از مقابله‌ی هیجان‌مدار مثبت بهره برده است.

شاهد، شخصیتی مسؤلیت‌پذیر در رمان «زمین سوخته» است. شخصیتی است که تحمل فشارهای روانی را ندارد و با هر اتفاقی سریع عصبانی می‌شود و به سیگار و سکوت پناه می‌برد. شاهد علاوه بر این که از نظر ظاهری شبیه پدر است، در جایگاه پدر برای خانواده است. او، نگران تک‌تک اعضای خانواده‌اش است. در غوغای سروصدای انفجار و ترس در زیرزمین به فکر بیل و کلنگ برای نجات افتاد: «شاهد تو فکر بیل و کلنگ است. / کجان؟ / تو راه پله / چرا تو راه پله؟ ... اگر پنجره‌ها و راه پله گرفته شه زنده به گور می‌شیم!» (همان: ۴۰). بیشتر نگرانی شاهد برای خالد است. با گذشت چند روز از جنگ نگرانی شاهد تبدیل به دلواپسی شدید می‌شود. او اکثر اوقات تحمل فشارهای روانی را ندارد و سریع عصبانی می‌شود: «شاهد، دلواپس خالد است. می‌خواهد تلفن کند؛ اما تلفن راه نمی‌دهد. عصبانی می‌شود و گوشی را محکم می‌کوبد سر جایش» (همان: ۸۱). مقابله‌های هیجان‌مدار شاهد، ناسالم است. عدم تحمل فشارهای روانی در شاهد و عصبانیت‌های پی‌درپی او در نهایت منجر به اختلالات روانی در شخصیتش می‌شود. اوج فشار روانی که به شاهد تحمیل شد زمان شهادت برادرش خالد بود. همین مسأله باعث ایجاد بیماری روانی در این شخصیت شد. برخورد شاهد با همکاران خالد - که برای مراسم خاک‌سپاری آمده‌اند - نشان‌دهنده‌ی اختلال روانی و هیجانی در این شخصیت است: «کسی دیگر می‌گوید خودم باش بودم. تا در خانه رساندم... شاهد یکهو سست می‌شود. جای خودش روی زمین چندک می‌زند و با کف دست محکم به زمین می‌کوبد و فریاد می‌کشد: بسه!» (همان: ۱۳۲).

در رمان «پل معلق»، نادر در برابر حادثه‌ای که برایش اتفاق افتاده است، فرار می‌کند. او خود را در مرگ خانواده‌اش مقصّر می‌داند پس خود را به جایی دور با سخت‌ترین شرایط تبعید می‌کند. تا همه چیز فراموش شود. همه می‌خواهند علت رفتن نادر به تله زنگ را بدانند: «... طوری نگاه می‌کرد که انگار دارد احمق‌ترین آدم عمرش را و هنوز دلش می‌خواست؛ مثلاً از راز قضیه، سردر بیاورد؛ درست مثل دیگران: هم‌تختی‌ها و هم‌پاس‌ها، و با همان سماجت بی‌جا» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۳)؛ اما او هیچ وقت علت رفتن به تله زنگ را به کسی نمی‌گوید. سرگروهبان: «... چه طور شد دیشب سر از اینجا در آوردی؟ / خودم او مدم. / خودت او مدی؟ / نکنه از قطار جاموندی؟ / من خودم خواستم پیام اینجا. / این جا رو از کجا می‌شناختی؟ / خواستم بفرستم به یه جای پرت و دور افتاده» (همان: ۵۸).

نیلوفر در برابر اتفاقی که احتمال سقوط و مرگ است سکوت می‌کند و حرکت نمی‌کند. «... برف کهنه از زیرپاش راه افتاده بود طرف دره، و پیش از او مهران دستش را گرفته بود و حالا هر دو ته دره را نگاه می‌کردند. خطر سقوط! نیلوفر ایستاد سر جایش و تکان نخورد» (همان: ۵).

۳-۳-۴- واپس‌زنی

واپس‌زنی، یکی از ابتدایی‌ترین و رایج‌ترین مکانیسم‌های دفاعی است که بیمار در مواقع اضطراب‌انگیز به آن، متوسل می‌شود (جونز و دالبی‌یز، ۱۳۵۰: ۱۸۱). این مفهوم در نظریه‌ی شخصیت فروید، اهمیت زیادی داشته و در تمام رفتارهای روان‌رنجور دخالت دارد. فروید معتقد است که «واپس‌زنی ستونی است که عمارت روانکاوی بر آن بنا شده است» (لات و همکاران، ۱۳۸۳: ۲۲۳). این مکانیسم با برگشت‌ناپذیر کردن واقعیات، افکار، امیال و خاطرات ناخودآگاه را به وجود می‌آورد. این فرایند با فشاری آگاهانه صورت می‌گیرد و فروید از طریق مطالعه، کوشش بیماران برای مخفی کردن حالت‌های درونی خود از قبیل سکوت کردن، طفره رفتن و عوض کردن مطالب - که در واقع راهی برای پنهان کردن اضطراب آن‌ها بود - پی به مکانیسم واپس‌زنی برد (لان‌دین، ۱۳۷۸: ۲۷۲). در این مکانیسم شیوه‌های حل مسائل به سبک بزرگ‌سالان، جای خود را به رویکردی کودکانه می‌دهد. واپس‌زنی؛ یعنی بازگشت به مراحل ابتدایی رشد و تکامل (مراحلی مطمئن‌تر، امن‌تر و فاقد استرس) و بروز واکنش‌های بلوغ نیافته. برای مثال؛ بزرگ‌سالی که هنگام سرخوردگی و ناکامی عروسکی را در آغوش می‌گیرد. مرد ۲۵ ساله‌ای که دچار مشکلات مالی جدی گردیده، تمایل پیدا می‌کند به خانه پدری خود بازگشته و والدین از وی مراقبت کنند. مثال: مکیدن شست و یا مداد، به لحن کودکانه صحبت کردن و هرگونه بروز رفتار سنین پایین‌تر از خود، واپس‌زنی محسوب می‌گردد. فرد سعی می‌کند امیال یا خاطراتی را که بیش از حد آزارنده و اضطراب‌آور هستند (یا افکار و انگیزه‌های نامقبول و خاطراتی که باعث شرمندگی و احساس گناه فرد می‌شوند) از حیطه‌ی خودآگاهی حذف و از به خاطر آوردن آن‌ها خودداری کند (ریتال و همکاران، ۱۳۸۴: ۱۴۶). برای مثال شخصی پس از گذشت سه سال از حادثه تصادفش، تنها خاطرات مبهمی را از آن به یاد می‌آورد.

مکانیسم واپس‌زنی یا سرکوب که تمام ساختار روانکاوی نیز بر آن قرار می‌گیرد. در رمان «زمین سوخته»، ابتدا به وسیله‌ی خالد به کار گرفته می‌شود. خالد، علاقه فراوانی به مادر خود دارد؛ اما بعد از اینکه بر اثر اوضاع جنگی مادر مجبور می‌شود که آن‌ها را ترک کند و خالد به سبب سختگیری‌های اداره محل خدمت خود نمی‌تواند وی را همراهی کند دچار نوعی تشویش و نگرانی می‌گردد. خالد تلاش می‌کند تا این اضطراب و دلهره‌ی خود را به نحوی سرکوب کند. با توجه به علاقه‌ی شدید وی به مادر و محبتی که بیش از اندازه و تا حدی نامتعارف است (زیرا خالد با وجود زن و فرزند آن‌ها را رها کرده و بیشتر اوقات خود را با مادر می‌گذراند) به نظر می‌رسد که این ویژگی شخصیت در دوران پیش از ازدواج و دوران کودکی خود تثبیت شده است. با توجه به مطالعاتی که در زمینه روان‌شناسی رشد کودک انجام شده

است در سه ماهگی دل‌بستگی به مادر در وجود کودک شکل می‌گیرد. در نتیجه اگر به دلیل بی‌توجهی برای مدتی طولانی از مادر جدا بیفتد، دچار اضطراب جدایی از مادر می‌شود.

نظریه‌ی دل‌بستگی را «جان بالبی» (۱۹۶۹) مطرح کرده است:

«با این که بالبی تحت تأثیر عقاید روان‌تحلیلی بود، فرضیه‌ی دل‌بستگی را متفاوت از دیدگاه فروید ارائه کرده است. فروید معتقد بود که عشق کودک به مادر برای برآوردن نیازهای اولیه‌اش شکل می‌گیرد در این دیدگاه، دل‌بستگی کودک به مادر با رضایت وی از برآوردن نیازهایی چون گرسنگی و تشنگی (فشارهای اولیه) افزایش می‌یابد؛ اما بالبی، بیشتر بر احساس امنیت و اطمینانی که والدین کودک مسبب آن هستند، تأکید می‌کند» (هریس و باتروث، ۱۳۸۵: ۱۶۳).

بنابراین اضطرابی که خالد در این مرحله بر اثر جدایی از مادر گرفتارش شده است، ممکن است نمایانگر این موضوع باشد که وی در همان دوران تثبیت شده است. بدین ترتیب وی در این شرایط، تلاش می‌کند تا با توسل به مکانیسم سرکوب یا واپس‌زنی از این اضطراب جدایی، خود را رهایی بخشد. بر این اساس می‌توان سرکوبی خالد را از نوع سرکوبی ثانویه به شمار آورد؛ زیرا وی سعی دارد تا جدایی از مادر را که یادآور اضطراب جدایی است و پیش‌ازین در دوران کودکی و در هشیاری آن را تجربه نموده است، به بخش ناهشیار ذهن براند.

راوی در توصیف خالد می‌گوید: «خالد افسرده است. حوصله‌ی حرف زدن ندارد. حال بچه را می‌پرسم می‌گوید: / خوبه. کسالتش برطرف شده/ از زنش می‌پرسم زیر لب می‌گوید: / اونم، ای بد نیست / انگار دلش نمی‌خواهد حرف بزند. تو نگاهش چیزی است که نمی‌شناسمش. حسرت؟.. درد؟.. التماس؟ نه! هیچ کدام این‌ها نیست و همه این‌ها هست! لبخند می‌زند که لبخند با چهره‌اش اصلاً سازگار نیست» (محمود، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

راوی در «زمین سوخته»، زمانی که خانه خودشان را ترک می‌کند و به محله و خانه‌ی ننه باران می‌رود، از مکانیسم واپس‌زنی بهره می‌گیرد. در حقیقت خانه، خاطرات ناخوشایند را برای وی تداعی می‌کند. خاطره‌ی مرگ خالد و جنون شاهد را به یاد وی می‌آورد. بدین ترتیب سعی دارد تا با رفتن از آن خانه تمام افکار و خاطرات تلخ را از یاد ببرد:

«دیگر تو خانه نمی‌توانم زندگی کنم. هر گوشه‌اش شاهد است که سرش را به دیوار می‌کوبد خانه به چشم سیاه شده است. گلوله سقف اتاق را سوراخ کرده است خرت‌وپرت‌هایم را می‌چپانم تو کیف‌دستی. رادیوی کوچکم را برمی‌دارم. در خانه را قفل می‌کنم و از خانه می‌زنم بیرون که بروم پیش ننه باران» (همان: ۱۵۱).

راوی داستان و شاهد، هر دو، آگاهانه سعی دارند تا از خاطرات ناخوشایند شهادت خالد فرار کنند که امری غیر لذت‌بخش است. بدین گونه، این دو که درصددند تا فکر اضطراب‌انگیز مرگ خالد را از ناخودآگاه خود بیرون رانند و راه بازگشت آن را سد نمایند. درحقیقت از سرکوبی بهره گرفته‌اند و از سوی دیگر این دو سعی دارند تا با توسل به اصل واقعیت با این امر ناخوشایند و آزاردهنده کنار بیایند بدین گونه شاهد برای آرام کردن راوی به او می‌گوید: «تو مردی! تو که همیشه قرص بودی! اتفافی نیفتاده! برادرمون شهید شده!...» (همان: ۱۳۱).

در این میان خود شخصیت هرچه سعی دارد تا از یادآوری خاطرات که امری ناخوشایند و غیر لذت‌بخش است. طفره رود، موفق نمی‌شود؛ بنابراین این امر سرکوب‌شده است که با فشار هرچه بیشتر سعی در ابراز خود دارد. همیشه احتمال بازگشت امور سرکوب‌شده وجود دارد. وی برای بازگشت دوباره امر سرکوب‌شده، شرایطی را مطرح می‌کند که از جمله آن می‌توان به تقویت فشار غرایز و وقوع حوادث احتمالی اشاره کرد که امیال سرکوب‌شده را تحریک می‌کنند. بنابراین راوی با قرار گرفتن در موقعیتی که خاطرات ناخوشایند را بر وی تداعی می‌کند در شرایطی قرار می‌گیرد که امر سرکوب امکان بازگشت پیدا می‌کند:

«چشمانم را باز می‌کنم شاهد انگار که روبرویم نشسته است. صدای خالد انگار تو گوشم است: / آخه با این بخشنامه استانداری چه کنم؟.. من که آدم پولداری نیستم برادر!.. اگر از کار بیرونم کنن کی جواب زن و بچه را میده؟ / شاهد زانوهایش را بغل می‌گیرد و باخودش حرف می‌زند (کاش ئی قلم پام شکسته بود کاش نداشته بودمت برادر.. (آخ ... دارم قاطی می‌کنم ... تقلبا می‌کنم که خودم را رها کنم. دلم می‌خواهد که ذهنم را از شاهد و از حرف‌هایش خالی کنم؛ اما نمی‌توانم» (محمود، ۱۳۹۱: ۳۰۹).

نادر در رمان «پل معلق» از مکانیسم واپس‌زنی بسیار استفاده کرده است. به سبب شهید شدن همه‌ی اعضای خانواده از زادگاه خود به جایی دور رفته است؛ اما همیشه و در هر لحظه با خاطرات گذشته زندگی می‌کند. وقتی از سرباز آتش بار بر گه ماموریت پایگاه تله زنگ را گرفت. یاد نیلوفر و مهران و کوهنوردی در روز برفی افتاد و با این یادآوری خواست فکر و خیالات دیگر را سرکوب کند. «... مهران از جزیره‌ای می‌گفت که موش‌هایش بزرگ‌تر از گربه بودند و از خاکریزی آن قدر کوتاه که نمی‌توانست پناهگاهی باشد و از دشتی که دشمن آن را بسته بود به آب تا جلو پیش رو را بگیرد» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۵).

در قطار نادر دوست داشت با پیرمرد هم‌کوپه صحبت کند؛ چون با او احساس همانندی می‌کند و هر بار این تصمیم را سرکوب می‌کند. نادر حتی دوست دارد پیرمرد از او بپرسد کجا می‌خواهد برود؛ برای چه می‌خواهد برود. «دلش می‌خواست با پیرمرد صحبت کند اما راهی برای ورود نمی‌یافت. بی‌مقدمه چه بگوید؟...» (همان: ۳۹).

«... هنوز نرفته‌ای / سربرگرداند. پیرمرد بود؛ اما او اینجا چه می‌کرد؟ / برای اولین بار زل زد به صورت پیرمرد و منتظر ماند تا شاید او علت ماندنش را بپرسد، اما پیرمرد چیزی نگفت. گرفتار خودش بود انگار.» (همان: ۴۴)

۳-۳-۵- دلیل تراشی

دلیل تراشی، نوع خاصی از فرافکنی است که در آن یک عذر یا بهانه که از نظر اجتماعی پذیرفتنی است، تراشیده می‌شود و «برای آن که رفتار شخص منطقی‌تر و مقبول‌تر به نظر برسد، آن را به صورت متفاوتی تعبیر می‌کند» (شولتز، ۱۳۹۱: ۶۶). فردی که از اداره‌ی خود اخراج گردیده است، علت اخراج خود را چنین توجیه می‌کند: من چون آدم متملّقی نبودم و چاپلوسی رئیس را نمی‌کردم اخراج شدم. در صورتی که بی‌کفایتی و عملکرد ضعیف وی علت اصلی برکناری وی بوده است. مثال: سارقی که به یک سوپرمارکت دستبرد می‌زند، هنگام بازجویی می‌گوید که صاحب سوپرمارکت مستحق آن بوده است و یا برداشتن چند قلم جنس از ثروت صاحب آن نخواهد کاست.

در رمان «زمین سوخته» برخی از شخصیت‌ها برای موجه نشان دادن رفتار و اعمال خود به این مکانیسم متوسّل می‌گردند. یکی از این شخصیت‌ها، شهاب، برادر راوی است. وی با شروع جنگ تصمیم می‌گیرد اهواز را ترک کند؛ اما چون گریختن از شهر در آن شرایط برای وی همراه با عذاب وجدان و احساس گناه است، برای کنار آمدن با اضطراب ناشی از فراموشی و وجدان اخلاقی در صدد برمی‌آید تا برای این عمل خود عذر و بهانه بیاورد و کار خود را موجه جلوه کند. به همین دلیل وقتی که احمد و محسن راجع به بیرون راندن نیروهای عراقی از کشور صحبت می‌کنند، وی با بهره‌گیری از مکانیسم دلیل تراشی می‌خواهد فرار خود را موجه جلوه دهد. بدین گونه سهل‌انگاری دولت را به عنوان دلیلی برای فرار خود ارائه می‌دهد: «احمد که تا حالا زانوهایش را تو بغل گرفته بود... به حرف می‌آید / تازه.. با کدوم ارتش بیرونشون کنیم؟ / محسن همین طور که جای خودش وول می‌خورد و انگار زیرپایش آتش هست از بیخ گلو می‌گرد / مردم با نیروی مردم بیرونشون می‌کنیم / شهاب جهت گفتگو را تغییر می‌دهد / چه بیرون برن و چه بیرون نرن من فردا صبح راه می‌افتم چون اصلاً دلم نمی‌خواهد فدای سهل‌انگاری حضرات بشم!» (محمود، ۱۳۹۱: ۳۶).

در روند داستان «پل معلق»، قهرمان در مواجهه با تنش و کشمکش‌های درونی خود که ناشی از احساس گناه اوست (ناتوانی در نجات خانواده) با دلیل تراشی‌هایی تلاش می‌کند تا عذر و بهانه‌ای برای خود بترشد. وی از تقدیرگرایی که به عنوان ویژگی بارز پدر در رمان نمود یافته است، به صورت مکانیسم دلیل تراشی در جهت بهبود اوضاع روحی خود بهره می‌گیرد:

«آیا اگر فرصت کافی برای شلیک پیدا کرده بود، می‌شد جلوی هجوم را گرفت؟ آیا این تردید او را نخواهد کشت؟ پدر می‌گفت: اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد / مویی تا نخواهد خدای. شاید اگر هم فرصتی پیش می‌آمد باز هم همان می‌شد که شده بود تنها فرقی در این بود که او تلاشش را کرده بود و دیگر لازم نبود این جوری این بار له شود» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۱۴).

بدین ترتیب نادر از این مکانیسم در سطح وسیعی بهره برده است. چنان که به هنگام رویارویی با پل ویران تلاش می‌کند تا با فرافکنی و دلیل تراشی، راهی برای گریز از دغدغه‌های روحی - روانی خود بیابد: «آیا وقتی نتوان راهی چنین باریک و مشخص را بست، انتظار زیادی نیست در بستن گلوگاه شهری درندشت؟» (همان: ۵۱). همچنین وی با این قبیل دلیل تراشی‌ها به صورت تقدیرگرایی و با بهره‌گیری از یک مکان کنترل بیرونی برای کمرنگ جلوه دادن نقش خود در مرگ خانواده‌اش مدد می‌گیرد: «نیلوفر اگر زیر آوار نمانده بود، باز نمی‌توانست چندان زنده بماند. از کجا معلوم که مادر از غصه او دق نمی‌کرد یا دیوانه نمی‌شد و پدر... پدر شاید هیچ طوریش نمی‌شد؛ اما در هر حال نمی‌شد جلوی چیزی را گرفت و شاید نقش یک نفر یعنی نقشی که خودش به خودش واگذار کرده در این میان کمتر و بی‌اهمیت‌تر از آن باشد که فکر می‌کرد» (همان: ۷۷).

۳-۳-۶- واکنش وارونه

از جمله مکانیسم‌های دفاعی که با تحریف واقعیت، فرد را در برابر اضطراب محافظت می‌کند، واکنش وارونه است این مکانیسم در برابر دفاع از تکانه‌ی ناراحت‌کننده به شکل نشان دادن فعال تکانه‌ی مخالف در رفتار شخص بروز می‌یابد (شولتز، ۱۳۹۱: ۶۶). در حقیقت «وقتی ابراز یک غریزه به اضطراب زیاد منجر می‌شود، مخالف آن ممکن است جایگزین شود. به این مکانیسم دفاعی واکنش وارونه گفته می‌شود. این مکانیسم را اغلب می‌توان از ابراز اغراق آمیز آن تشخیص داد» (لاندین، ۱۳۷۸: ۲۷۳). واکنش‌سازی یا واکنش وارونه زمانی است که شما احساس و نیت خود را به طور اغراق آمیزی، عکس آن چیزی که بوده است، ابراز می‌کنید. نوعی تظاهر و وانمود کردن است. برای مثال: مردی که گرایش به مردان دیگر دارد، نسبت به هم‌جنس‌بازان ابراز نفرت می‌کند. یا شما از مهمانی بدتان می‌آید؛ اما بیشتر از میهمانان دیگر به وی احترام می‌گذارید و به اصطلاح تحویلش می‌گیرید. مثال دیگر را می‌توان در رفتار زن متأهلی دید که از بیم آن که همکار مردش به وی علاقه‌مند نگردد، با او بدرفتاری می‌کند.

راوی در رمان «زمین سوخته» در شرایطی که همه دربارهِ جنگ و نیروهای عراقی حرف می‌زنند، بیشتر ساکت می‌ماند و درواکنشی وارونه سعی دارد بیشتر شنونده باشد. به همین دلیل وقتی در مورد سربازهای عراقی و لشکر عراق از وی سؤال می‌شود خود را به ندانستن می‌زند تا بیشتر شنونده‌ی حرف مردم باشد: «مش محمد به ساعت نگاه می‌کند و شانه و قیچی را برمی‌دارد و باز می‌پرسد / شما چه خبر

دارین؟/ می‌پرسم/ از چی؟/ از سربازا عراقی دیگه!/ خودم را به کوچه علی چپ می‌زنم تا حرف محمّد سلمانی را نفهمم/ چطور مگه... خبری شده؟» (محمود، ۱۳۹۱: ۱۰).

همچنین وقتی افراد را در حال گفتگو می‌بیند، به بهانه‌ای می‌ایستد و به حرفشان گوش می‌دهد: «دو مرد پشت سرم، آهسته می‌آیند و حرف می‌زنند از عراق می‌گویند و از نیروهای نظامی عراق که تو مرز متمرکز شده‌اند/ ئی به یه شوخی بیشتر شباهت داره/ اما من این طور فکر نمی‌کنم به گمان من قضیه خیلی هم جدیه/ یعنی تو باورت میشه که عراق حمله کنه به ایران؟/ چرا که نه؟/ از راه رفتن می‌مانم. به نرده تکیه می‌دهم و به مردها نگاه می‌کنم» (همان: ۵۱).

در رمان «پل معلق»، مرگ‌اندیشی نادر، آن چنان وسیع به نمایش درآمده است که قابل انطباق با بسیاری از مکانیسم‌های دفاعی نظریه‌ی فروید است. یکی از این تطبیق‌ها می‌تواند تحلیل بر اساس مکانیسم واکنش وارونه باشد. نادر از همان ابتدا به واسطه‌ی بیماری لاعلاج نیلوفر، به نوعی درگیر مسأله‌ی مرگ می‌شود؛ اما به جای پذیرفتن این واقعیت سعی در سرکوبی این فکر اضطراب‌انگیز دارد. در ادامه هم پس از مرگ خانواده و نیلوفر با وجود احساس گناه وی از این که نتوانسته مانع مرگ آن‌ها بشود، این فکر مرگ است که لحظه‌ای رهایش نمی‌کند. بنابراین در تبعیدی خودخواسته سعی در فراموشی و واپس‌زنی این افکار دارد؛ اما در مسیر مسافرت در قطار و حتی در پاسگاه تله‌زنگ مرگ‌اندیشی او در سطحی وسیع به نمایش درآمده است و این همان بهره‌گیری از مکانیسم دفاعی واکنش وارونه است؛ به جای این که فکر مرگ را سرکوب کند، به مرگ‌اندیشی مفرط می‌پردازد و این را می‌توان از ابراز اغراق‌آمیز این اندیشه در جای‌جای رمان تشخیص داد:

«... از جا بلند شد و آمد کنار پنجره و کمی اینجا ایستاد و بعد رفت طرف راهرو. دوباره صدای قطار را می‌شنید و این تنها صدایی بود که شنیده می‌شد. همه خاموش بودند و شاید منتظر، تا ببیند خطر می‌رسد یا می‌گذرد. یعنی آن جنگنده یا جنگنده‌ها به سراغ آن‌ها می‌آیند یا دیگری. فکر کرد یک راکت کافی است؛ فقط یکی به اندازه‌ی همانی که پرتش کرده بود؛ حتی لازم نبود اسب را بزنند. به یکی از واگن‌ها هم که می‌خورد، کفایت می‌کرد. آن وقت واگن‌ها روی هم سوار می‌شدند و از هم می‌گذشتند. بعضی‌هایشان منفجر می‌شدند؛ بعضی‌هایشان خرد. شاید یکی دوتاشان هم از بالای پلی اگر که بود، پرت می‌شدند توی رودخانه و صدای جیغ‌ها بی‌معنی‌ترین واکنش ممکن می‌توانست باشد و چیزی بر عظمت حادثه نمی‌افزود» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۲۹)؛ در واقع عشق به مانند تیر خلاصی است که نویسنده از آن استفاده می‌کند؛ اما مقدمات تحول در نادر مراحلی دارد که در طول این پژوهش آمده است.

۴- نتیجه‌گیری

در این پژوهش به بررسی روان‌شناسی شخصیت‌ها پرداخته شد و نتایج زیر به دست آمدند:

رمان «زمین سوخته»، یک اثر واقع‌گرا در جهت نشان دادن جامعه‌ی درگیر جنگ است. این اثر انعکاسی از تبعات جنگ در ابعاد فردی اجتماعی و روانی است. در این رمان اضطراب به دلیل برهم خوردن شرایط اجتماعی، بسیار نمود دارد. تمامی افرادی که به نوعی درگیر جنگ و استرس و اضطراب ناشی از آن‌ها هستند، به چند مکانیسم دفاعی متوسل می‌شوند، سرکوب، بیشترین کاربرد را دارد. راوی که از شخصیت‌های اصلی داستان است، در برابر ترس و اضطراب از مکانیسم سرکوب، واکنش وارونه و همانند سازی بهره می‌گیرد. مادر در برابر به هم خوردن آرامشش در ابتدا از مقابله‌ی هیجان‌مدار مثبت و بعد، از سرکوب یا واپس‌زنی استفاده می‌کند، خالد و شاهد نیز مکانیسم سرکوب یا واپس‌زنی را به کار می‌گیرند. در این رمان بعد از کارکرد مکانیسم‌ها شخصیت‌ها به آرامش نمی‌رسند زیرا جنگ هنوز ادامه دارد. رمان واقع‌گرای «پل معلق»، یک اثر جنگی، اجتماعی و روانکاوانه است. تعداد شخصیت‌های این رمان محدود است و اطلاعات روان‌شناسانه از همه‌ی شخصیت‌ها مانند پیرمرد داخل قطار، دختر چوپان، سربازان تله زنگ و.... ارائه نمی‌دهد. نادر، قهرمان رمان به سبب غفلت در انجام وظیفه، خود را مسبب مرگ خانواده‌اش می‌داند و به همین دلیل دچار بحران روحی شده است؛ از این رو بهره‌گیری از مکانیسم‌های دفاعی در جهت بهبود اوضاع روحی این شخصیت است. او از مکانیسم همانندسازی، دلیل تراشی و واکنش وارونه استفاده می‌کند. استفاده از مکانیسم واکنش وارونه در این رمان بیشتر دیده می‌شود. بعد از کارکرد این مکانیسم‌ها، آرامش در شخصیت‌ها پدیدار می‌شود.

منابع

- ایگلتون، تری. (۱۳۶۸). **پیش درآمدی بر نظریه‌ی ادبی**. ترجمه‌ی عباس مخبر. تهران: مرکز.
- آدلر، آلفرد. (۱۳۷۰). **روان‌شناسی فردی**. ترجمه‌ی حسین زمانی شرفشاهی. تهران: تصویر.
- آسینک، هانس یورگن. (۱۳۷۷). **واقعیت و خیال در روان‌شناسی**. ترجمه‌ی محمدتقی براهنی. چ ۲. تهران: رشد.
- بایرامی، محمدرضا. (۱۳۸۶). **پل معلق**. چ ۸. تهران: افق.
- پک، جان. (۱۳۲۶). **شیوه‌ی تحلیل رمان**. ترجمه‌ی احمد صدراتی. تهران، مرکز.
- پاینده، حسین. (۱۳۸۲). **گفتمان نقد**. تهران: روزگار.
- تسلیمی، علی. (۱۳۹۶). **پژوهشی انتقادی-کاربردی در مکتب‌های ادبی**. کتاب آمه.
- جونز، ارنست و رولان، دالبی‌یز. (۱۳۵۰). **فروید و اصول روانکاوی**. ترجمه‌ی هاشم رضی. تهران: آسیا.
- ریتال، اتینکسون و همکاران. (۱۳۸۴). **زمینه‌ی روان‌شناسی**. مترجم رفیعی و همکاران. چ ۵. تهران: ارجمند.
- ریتال، اتینکسون. (۱۳۸۱). **زمینه‌ی روان‌شناسی هیگارد**. مترجم محمدتقی براهنی. تهران: رشد.

- سلیمانی، محسن. (۱۳۶۷). **از روی دست رمان‌نویس**. تهران: هنر اسلامی.
- _____ (۱۳۶۶). **رمان چیست؟**. تهران: برگ.
- شاملو، سعید. (۱۳۸۸). **مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت**. چ ۷. تهران: رشد.
- شولتز، دوان و شولتز، سیدنی ال. (۱۳۹۱). **نظریه‌های شخصیت**. ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی. چ ۵. تهران: روان.
- فروید، زیگموند و برویر، ژوزف. (۱۳۹۰). **مطالعاتی بر روان‌شناسی فروید**. ترجمه‌ی سعید شجاع شفتی، چ ۳. تهران: امیرکبیر.
- قربان‌پور، زهرا. (۱۳۹۲). «نقد و بررسی شخصیت رستم و سهراب». **فصلنامه‌ی مطالعاتی نقد ادبی**. س ۱۲، ش ۱۴.
- قشقایی، سعید و رضایی، محمدحادی. (۱۳۸۸). «تحلیل روانکاوانه‌ی شخصیت گردآفرید». **فصلنامه‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی**. س ۶، ش ۱۴. صص ۹۹-۱۲۷.
- قبادی، حسینعلی ادبی و هوشنگی، مجید. (۱۳۸۸). «نقد و بررسی روانکاوانه‌ی شخصیت زال از نگاه آدلر». **فصلنامه‌ی نقد**. س ۲، ش ۷. صص ۹۱-۱۱۹.
- گلشیری، هوشنگ. (۱۳۸۰). **باغ در باغ** (مجموعه مقالات). چ ۲. تهران: نیلوفر.
- لات، برنایس و همکاران. (۱۳۷۵). **مبانی روان‌شناسی اجتماعی**. ترجمه‌ی جواد طهوریان و محمدتقی منشی طوسی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- لاندین، رابرت دبلیو. (۱۳۷۸). **نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناختی**. ترجمه‌ی سیدیحیی موسوی. تهران: ویرایش.
- هریس، مارگارات و باتروث، جورج. (۱۳۸۵). **روان‌شناسی**. ترجمه‌ی غلامرضا تبریزی. تهران: نی نگار.
- مانفردا، مارگاریت و همکاران. (۱۳۶۹). **روان‌پرستاری**. ترجمه‌ی طاعت شهریاری و همکاران. تهران: مرکز.
- محمود، احمد. (۱۳۹۱). **زمین سوخته**. چ ۹. تهران: معین.
- مهاجرانی، نسرین. (۱۳۸۲). **هزارتوی داستان**. تهران: چشمه.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۷). **راهنمای داستان‌نویسی**. چ ۹. تهران: سخن.
- هورنای، کارن. (۱۳۸۴). **شخصیت عصبی زمانه‌ی ما**. ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا. چ ۲. تهران: بهجت.
- _____ (۱۳۹۷). **عصبانی‌های عصر ما**. ترجمه‌ی ابراهیم خواجه نوری. چ ۶. تهران: نگاه.
- یزدان‌پناه، سپیده (۱۳۸۶) «نقد روان‌شناسی شخصیت ضحاک در شاهنامه»، **پژوهش‌نامه‌ی ادب فارسی**، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، س ۳، ش ۲۴.